

# چالشهای دموکراسی در کشورهای تازه استقلال یافته بلوک شرق سابق

چارلز گاتی<sup>۱</sup>

هدف سوم انتقال، تبدیل اقتصادهای برنامه‌ریزی شده، کاملاً متمرکز و معروف به دستوری دوران کمونیستی به اقتصادهای بازار به سبک غربی و مدرن از طریق عدم تمرکز و خصوصی‌سازی بود. آن هدف تقریباً از پشتیبانی و حمایت عمومی برخوردار شد. روی هم رفته بیشتر رهبران کمونیست از جمله میخائیل گورباچف، عرضه برخی از راه‌کارهای بازار - اگر نه خصوصی‌سازی در ابعاد گسترده - راحتی قبل از سقوط کمونیسم مورد ملاحظه قرار داده بودند. آنها همچنین تشخیص دادند که اقتصادهای دستوری قدیمی شکست خورده بودند و در حالی که یک تعداد معدودی از اشارات کمونیستی سستی هنوز از گناهان سرمایه‌داری صحبت می‌کردند، مسلماً بسیاری از مردم باور دیگری داشتند. آنچه که آنها از سرمایه‌داری می‌دانستند از طریق فیلمهای غربی و با دوستان و اقوامی که گهگاه دیدارهایی از اروپای غربی داشتند کسب شده بود و آنها را متقاعد نموده بود که اقتصادهای بازار آزاد بین شکل غالبی از سازمان اقتصادی است و آنها از پذیرش آن منتفع خواهند شد.

به‌رغم تغییرات وسیع در اروپای مرکزی و شرقی از ۱۹۸۹ به بعد و دگرگونی‌های مهم در اتحاد شوروی سابق پس از سال ۱۹۹۱، وضعیت عمومی در بیشتر کشورهای کمونیستی سابق نشان از انتقال ناموفق به دموکراسی دارد. حداقل بیست کشور از میان بیست و هفت کشور کمونیستی سابق با چشم‌اندازی از دموکراسی و یا توتالیتاریزم روبه‌رو نیستند. در شرایطی که روند انتقال در هیچ‌جا، نه به‌طور کامل با شکست مواجه شده، و نه کاملاً موفق گردیده است، روند مسلط در نیمه دهه ۱۹۹۰ حاکی از یک آفت نسبی در هر دو زمینه است.

۱. چارلز گاتی محقق دانشگاه جانزهاپکینز آمریکا است. این مقاله که توسط دکتر محمدرضا ملکی از انگلیسی به فارسی ترجمه شده در جلد دوم، شماره ششم، مورخه ۲۲ مارس ۱۹۹۶ مجله Transition به چاپ رسیده است. لازم به ذکر است که عنوان مقاله در متن انگلیسی «سراب دموکراسی» بوده است.

بسیاری از مردم در جهان بعد از کمونیست قبلاً بین نظم و آزادی به انتخاب دست زده‌اند و گزیده ارجح آنها نظم است. گرچه آنها بر نقش نیروی بازار تأکید دارند مع‌هذا اکثریتی عظیم آنچنان دلتنگ مزایای هرچند اندک دولت رفاه کمونیستی هستند که آماده‌اند آنچه را که به‌عنوان ویژگی‌های پُر زحمت، ناجور و هرج و مرج‌آفرین سیاست دموکراتیک می‌بینند، از سر راه بردارند. در شرایطی که حکومت اقلیت جایگزینی آشنا می‌باشد، آنچه را که آنها رد می‌کنند صرفاً یک رهبر یا یک حزب نیست، بلکه خود سیستم و ارزشهای دموکراسی به سبک غربی است.

اعاده کامل نظام توتالیتر روی نخواهد داد و احتمال آن نیز وجود ندارد. بسیاری از مردم در جهان بعد از کمونیست آزادتر از ده سال قبل هستند و مسلماً برای سالهای پیش‌رو تقریباً اینگونه باقی خواهند ماند. به‌طور کلی سیاستهای کمونیستی اصلاح نشده دنباله‌روی بارزی را در اروپای مرکزی و شرقی برنیا نگیخته و فقط برخی از آنها در بخشهایی از اتحاد شوروی سابق به چشم می‌خورد. اما انتقال به دموکراسی جاذبه و وجهه مردمی اولیه و در نتیجه نیروی محرکه ابتدایی خود را از دست داده است. طرفداران اصلاحات ریشه‌ای تسلیم کمینه‌گراها شده‌اند، جنبش لیبرال در جستجوی مساوات‌طلبی است و تقاضا برای آزادی به تقاضا برای نظم تسلیم شده است. در مقام دفاع، قهرمانان فاقد شهامت و روحیه روشهای غربی، از قبل در روسیه و جاهای دیگر شروع به تجدید مواضع خود در طیف سیاسی کرده‌اند. بدین ترتیب، انتقال در حال ایجاد یک گروه از رژیمهای شبه‌اقتدارگرا، شبه مردم‌سالار، ملی‌گرا، توده‌گرا می‌باشد. آنها ممکن است که اجازه فعالیت خصوصی را به شرط آنکه به‌درستی تنظیم شده باشد بدهند، اجازه مباحثات و مناظرات آزاد پارلمانی را به شرط آنکه بی‌اهمیت و ناقابل باشند صادرکنند و حتی با چیزی که شبیه مطبوعات آزاد است به شرط آنکه فقط سیاستهای خاص و نه نظم شبه‌اقتدارگرایانه را مورد سؤال قرار دهد، مدارا کنند. تنها در اروپای مرکزی - بویژه در جمهوری چک، لهستان، مجارستان و اسلوانیا - و در دولتهای بالتیک یعنی استونی، لائویا و لیتوانی چشم‌اندازهای دموکراسی امیدبخش است.

این قضیه بندرت در غرب شناخته شده است چون اساساً با عقاید غرب پیرامون سیاست و اقتصاد همخوانی ندارد. بسیاری از آمریکایی‌ها بویژه بر این عقیده‌اند که راه منتهی به دموکراسی و بازار آزاد ممکن است با دست‌اندازها و پیچهایی همراه باشد اما نهایتاً راه دیگری وجود ندارد. در سایه افزایش شواهدی مبنی بر افت روند دموکراسی که از جانب



عموم حمایت می‌شود، تکذیب و تخطئه دموکراسی دوام می‌آورد. وقتی حقایق ناخوشایند مورد توجه قرار می‌گیرند، بندرت به‌عنوان بخشی از یک روند توصیف می‌گردند. برعکس به‌عنوان یک مانع موقتی نامیده می‌شوند. نتایج انتخابات که جذب کمونیستهای سابق اصلاح یا اصلاح‌نشده و احزاب ملی‌گرای عوام‌فریب را آشکار می‌کند به‌عنوان رأی اعتراض، ترجیح چهره‌های آشنا و یا به‌طور ساده بازگشت مدیران باتجربه تاویل شده است. همان‌طور که نظرسنجی بعد از نظرسنجی نارضایتی عظیم و روبه‌رشدی را نسبت به احزاب دموکراتیک آن منطقه نشان می‌دهد، اهمیت چنین عقایدی به‌عنوان یک واکنش قابل درک نسبت به اشکالات اولیه‌ای که همراه با ارائه دموکراسی بروز می‌کنند محدود می‌شود. تفاوت کلی بین عده محدودی که ثروتمند هستند و تعداد کثیری که فقیر می‌باشند - یک منبع عمده ستیز طبقاتی - به‌عنوان یک مشکل ذاتی «سرمایه‌داری اولیه» دیده می‌شود. قدرتی که توسط تبهکاران اعمال می‌شود و بیرحمی و شقاوتی که از آنها سر می‌زند را فقط می‌توان با شیکاگری دهه ۱۹۲۰ مقایسه کرد، غیر از این هم چیزی از آنها انتظار نمی‌رود.

تازه از این بدتر آنهایی که به حقایق همان‌طوری که هستند تا آن‌طور که باید باشند نگاه می‌کنند به‌عنوان جبرگراهای تاریخی بخاطر اعتقاد به اینکه فقط تعداد کمی از کشورها با ژنهای دموکراتیک مناسب قادرند از یک آینده دموکراتیک برخوردار شوند، مورد تمسخر واقع می‌گردند. خلاف آن هم حقیقت دارد. این افراد فوق‌خوشبین هستند که به‌نظر می‌آید ارزیابی‌های خود را کم‌تر از شواهد معاصر بلکه بیشتر از موفقیت تاریخ آمریکا به‌دست می‌آورند. آنها در شرایطی که نه میراث کمونیسم و نه نشانه‌هایی مبنی بر افت در دنیای بعد از کمونیسم را به حساب می‌آورند پیش‌بینی‌های واهی مبنی بر امید و نه تجربه را ارائه می‌نمایند. متأسفانه تاریخ آمریکا به‌عنوان راهنمایی در روند تحول اتحادشوروی سابق و اروپای مرکزی و شرقی به همان اندازه که یک کتاب راهنمای میشلن در یوگسلاوی امروز مثرتر خواهد بود فایده خواهد داشت.

### اهداف استقلال، کثرت‌گرایی

بیشتر دولتها و ناظران غربی به تغییراتی که از زمان سقوط کمونیست در اروپای مرکزی و شرقی در ۱۹۸۹ و در اتحاد شوروی سابق در ۱۹۹۱ روی داده است به‌عنوان تغییراتی در طیف وسیع و دلگرم‌کننده نگاه می‌کنند. اگرچه یقیناً قسمت اعظم مردم جهان



بعد از کمونیست دیگر آنچه را که تجربه می‌کنند دوست ندارند. مع‌هذا انکار سه هدف اصلی انتقال - استقلال، کثرت‌گرایی سیاسی و اقتصاد بازار آزاد - که در بعضی از کشورها با موفقیت و با قوت تعقیب می‌شود، همراه‌کننده است.

اولین هدف برخورداری از حاکمیت یا به عبارت دیگر استقلال از مسکو بود. با فروپاشی پیمان ورشو همراه با عقب‌نشینی نیروهای شوروی از اروپای مرکزی و شرقی و نیز نیروهای روسیه از بیشتر بخشهای اتحادشوروی سابق، این هدف در حقیقت تحقق یافته است. در اروپای مرکزی و شرقی، به استثنای صربستان و بلغارستان نه فقط قدرت نظامی روسیه بلکه نفوذ آن کشور محو شده است.

ولی استقلال با خود دو ناامیدی جدید و یک تهدید بالقوه را به بار آورد. ناامیدی اول، ظهور التهاب ملی‌گرایانه است - جنگ در قفقاز شمالی و یوگسلاوی سابق، تنش در جاهای دیگر بر سر برخورد با اقلیتها بویژه روسها، مجارها، ترکها که در کشورهای همسایه غیرمهمان‌نواز زندگی می‌کنند. ناامیدی جدید دیگر عدم توانایی دولتهای بعد از کمونیسم نسبت به بهره‌گیری از استقلال خود در پیوستن به غرب از طریق پیوندهای رسمی با ناتو و اتحادیه اروپا می‌باشد. در گذشته این مسکو بود که بر سر راه قرار داشت، حالا غرب است که در مورد شرایط و برنامه زمانی جهت عضویت در این مؤسسات پافشاری می‌کند. بالاخره، تهدید متوجه این تازه استقلال‌یافته‌ها ناشی از موقعیت از دست داده روسیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ است. سؤالی را که اینک همسایگان نگران روسیه مطرح می‌کنند موضوع توانمندی روسیه نیست، بلکه آن است که چه موقع روسیه به قدر کافی قدرتمند خواهد بود که جاه‌طلبی‌های امپریالیستی خود را احیاء نماید.

هدف دوم انتقال، کثرت‌گرایی سیاسی در یک فضایی از جوامع باز بود که در آن حقوق بشر رعایت شده و فرآیندها و رویه‌های دموکراتیک تعقیب گردند. آنگونه که آمارهای سالانه حاصل از بررسی‌های معتبر انجام شده توسط «خانه آزادی» نشان می‌دهد (جدول شماره ۱) تغییرات در طیفی وسیع در قلمرو حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی در سراسر اروپای مرکزی و شرقی صورت گرفته است. البته همان‌طور که جدول شماره ۲ نشان می‌دهد کشورهای متعددی در اتحادشوروی سابق بودند که در سالهای ۹۲-۱۹۹۱ واقعاً سیر قهرقوانی را طی کرده و فقط یک تعداد کمی از آنها حرکتی روبه جلو داشته‌اند. به‌طور کلی نتیجه معمولی آن است

که احترام به حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی وظیفه نزدیک ساختن فیزیکی و احتمالاً فرهنگی را با اروپای غربی عهده‌دار است.

به طریق مشابه، گروههای ناظر بین‌المللی، بعد از سقوط کمونیسم، انتخابات را در کشورهای کمونیستی سابق که به اروپای غربی نزدیک هستند آزادتر یافته‌اند. در کشورهای اروپای مرکزی و شرقی از جمله در رومانی و بلغارستان بی‌نظمی‌های کوچکی گزارش شد. اما در هر دو کشور انتخابات مجالس قانونگذاری و ریاست‌جمهوری طبق برنامه انجام شده است. گرچه تمام احزاب سیاسی در اروپای مرکزی و شرقی دسترسی یکسان به تلویزیون را ندارند، مع‌ذالك مجالس مقننه به‌طور وسیعی نماینده مردم هستند. به‌علاوه هنجارهای غربی، قوانین اساسی جدید را برجسته می‌کنند. آزادی مذهب و انجمن، واقعیت‌های زندگی هستند.

در بخش اروپایی اتحادشوروی سابق، روسای جمهوری قدرتمند - که بعضی از آنها موافق تغییر تدریجی اقتصاد هستند - با قانونگذاران ضعیف و غالباً اخته مواجه هستند. الکساندر لوکاشنکو رئیس جمهوری روسیه سفید که در سال ۱۹۹۴ به ریاست جمهوری انتخاب شد یک کمونیست پیشین جوان و مهاجم است که کشورش را به آغل روسی بازگرداند. در مولداوی، میرچه آسنگور رئیس جمهوری در اواسط سال ۱۹۹۵ حزب مهم اصلاحات ارضی دموکراتیک را بخاطر آن چیزی که او آن را تلاش حزب برای ایجاد یک دیکتاتوری تک‌حزبی و جهت‌گیری روسی نامید، ترک کرد. در اوکراین انتخابات سال ۱۹۹۴ مجلس، یک پارلمان تقسیم‌شده و نتیجه ضعیفی را به بار آورد. شناخته‌ترین حالت روسیه بود که انتخابات پارلمانی سال ۱۹۹۵، مجلس دوما را از مخالفین قدرتمند اصلاحات دموکراتیک پُر کرد. کمونیستهای سنتی و متحدین آنها - طرفداران حزب اصلاحات ارضی و کمونیستهایی که خود را به‌عنوان مستقل جلوه می‌دهند - حداکثر کرسی‌ها را به دست آوردند. انتخابات آتی ریاست‌جمهوری هیچ‌گونه امید یا حتی امید کمی را برای طرفداران اصلاحات واقعی باقی نمی‌گذارد.

سراتجام در ماورای قفقاز و آسیای مرکزی با مناقشه قومی مرگبار که غالباً عامل کمک‌کننده عمده اما نه تنها عامل در همه جا می‌باشد تغییرات سیاسی اندکی صورت گرفت. هیچ نوع انتخابات چندحزبی واقعی در تاجیکستان، ترکمنستان، یا ازبکستان که به‌عنوان دیکتاتوری‌هایی که از نظر سیاسی غیرقابل اصلاح بوده و تحت حاکمیت یک فرد قدرتمند

باقی مانده‌اند برگزار نشده است. در قزاقستان، نورسلطان نظربایف رئیس‌جمهوری، پارلمان را در سال ۱۹۹۵ منحل کرد. در قرقیزستان بعد از انتخابات سال ۱۹۹۵ پارلمان، اتهاماتی مبنی بر پُر کردن صندوقهای رأی و تهدید برخی نامزدها و مطبوعات، مطرح شد.

### جدول شماره ۱ - حمایت از حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی اروپای مرکزی و شرقی

آزادی‌های مدنی		حقوق سیاسی		۱=آزاد
۱۹۹۴-۹۵	۱۹۸۸-۸۹	۱۹۹۴-۹۵	۱۹۸۸-۸۹	۷=غیرآزاد
۴	۷	۳	۷	آلبانی
۲	۷	۲	۷	بلغارستان
۲	۶	۱	۷	جمهوری چک
۲	۴	۱	۵	مجارستان
۲	۵	۲	۵	لهستان
۳	۷	۴	۷	رومانی
۳	۶	۲	۷	اسلواک
۲/۵	۶	۲/۱	۶/۴	معدل

منبع: «خانه آزادی»، ملل در حال انتقال: جامعه مدنی، دموکراسی و بازارها در اروپای شرقی - مرکزی و کشورهای تازه استقلال یافته (نیویورک: خانه آزادی، ۱۹۹۵)

در آذربایجان، احزاب مخالف در پارلمانی فاقد قدرت حضور دارند اما قدرت مؤثر در دست حیدرعلی‌اف ژنرال سابق کا.گ.ب و رئیس پیشین حزب کمونیست است. در ارمنستان، انتخابات ماه ژوئیه ۱۹۹۵ از سوی ناظرین خارجی با سخاوتمندی، نسبتاً آزاد اما غیر عادلانه توصیف شد. در گرجستان انتخابات سال ۱۹۹۲ کاملاً عادلانه اعلام شد اما در آبخاز، اوستیای جنوبی و مناطق غربی آن کشور انتخابات بخاطر درگیری‌های مداوم قومی به تعویق افتاد. در شرایطی که دولتهای شوروی سابق در شرق بالتیک تغییرات سیاسی نسبتاً کمی را تجربه کردند، کثرت‌گرایی سیاسی حقیقت حیات در اروپای مرکزی و شرقی است. هرچند

افکار عمومی به طور قاطع و فزاینده‌ای منفی شده است.

اما به نتایج نظرسنجی‌ها در دولتهای بعد از کمونیست بایستی با جدیت برخورد شود. در آنجا، غالباً اما نه همیشه، مواضع منفی نه فقط مؤید اعتراض علیه یک حزب و یا یک سیاستمدار بلکه یک چالش اصولی نسبت به ویژگی‌های ذاتی دموکراسی به سبک غربی است. در آنجا موضوع انتخاب بین لیبرال دموکراتها و دموکراتهای محافظه کار و یا بین دموکراتها و جمهوریخواهان نیست بلکه انتخاب بین دموکراتها از یک طرف و اقتدارگرایان یا ملی‌گرایان شبه‌اقتدارگرا، طرفداران سیاست احیای فرهنگ بومی، توده‌گراها و کمونیستها از سوی دیگر است. در حالی که از نظر تئوری بسیاری از مردم ویژگی‌های دموکراسی مانند آزادی بیان، نظام قانونی عادلانه و حتی مفهوم تجریدی تر تفکیک قوا را تحسین می‌کنند ولی در عمل آنها راهی را که دموکراسی طی می‌کند رد کرده و در طلب و اشتیاق داشتن یک رهبر قدرتمند پدرگونه که به دنبال رفاه آنها است، می‌باشند.

خطوط روند افکار عمومی بعد از کمونیست به اکثریت در حال افزایشی اشاره دارد که سیاستهای به سبک دموکراسی غربی را رد می‌کنند. این روند نشان می‌دهد که حمایت‌های مردمی که زمانی برای نظم سیاسی دموکراتیک به سبک غربی وجود داشت تقریباً از بین رفته است. البته استثناء وجود دارد اما تردیدی در وجود این روند نیست. در اینجا معیارهای سنجش و بررسی افکار عمومی اروپا که در اتحادیه اروپا اعمال می‌شود و بسیار مورد توجه است به کار گرفته شده‌اند. (جدول شماره ۳) گرچه افرادی که به طور حرفه‌ای کار اخذ نظرسنجی افکار عمومی را به عهده دارند، برخی از سؤالات بررسی را بسیار کلی می‌دانند. نتایج آن توسط نظرسنجی‌های بی‌شمار محلی که خیلی بیشتر جامع و به طور نسبی کمتر مقایسه‌ای می‌باشند تأیید شده است. در حقیقت، نتایج کامل که در دسترس است مربوط به سال ۱۹۹۰ تا پاییز سال ۱۹۹۴ بوده و فقط برای قسمت اروپایی روسیه و ده کشور اروپای مرکزی و شرقی می‌باشد. سؤال کلیدی این بود: آیا شما به طور کلی از مسیری که دموکراسی در کشورتان برای توسعه در پیش گرفته است خیلی راضی، تا حدودی راضی، اندکی ناراضی، و یا اصولاً ناراضی هستید؟

بررسی نشان می‌دهد که رضایت عمومی از دموکراسی در کشورهای اروپای مرکزی و شرقی بین سالهای ۱۹۹۱ و ۱۹۹۴ رقمی معادل ۱۵۰ درصد (از منفی ۱۶ تا منفی ۴۰) افت کرده است. به طور کلی در سال ۱۹۹۴، در اروپای مرکزی و شرقی درصد مردم ناراضی (۶۶)

درصد) بیشتر از دو برابر درصد مردم راضی (۲۶ درصد) بود. در این سال در روسیه، رقم مطلق منفی ۷۵ درصد حاصل اعلام ۸ درصد رضایت نسبت به دموکراسی در برابر ۸۳ درصد اظهار عدم رضایت در قبال آن بوده است.

### جدول شماره ۲ - حمایت از حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی

#### در اتحاد شوروی سابق

آزادی‌های مدنی		حقوق سیاسی		۱=آزاد
۱۹۹۴-۹۵	۱۹۹۱-۹۲	۱۹۹۴-۹۵	۱۹۹۱-۹۲	۷=غیرآزاد
۴	۵	۳	۵	ارمنستان
۶	۵	۶	۵	آذربایجان
۴	۴	۴	۴	روسیه سفید
۲	۳	۳	۲	استونی
۵	۵	۵	۶	گرجستان
۵	۴	۶	۵	قزاقستان
۳	۴	۴	۵	قرقیزستان
۲	۲	۳	۲	لاتویا
۳	۳	۱	۲	لیتونی
۴	۴	۴	۵	مولداوی
۴	۳	۳	۳	روسیه
۷	۵	۷	۵	تاجیکستان
۷	۵	۷	۶	ترکمنستان
۴	۳	۳	۳	اوکراین
۷	۵	۷	۶	ازبکستان
۴/۴	۴	۴/۴	۴/۳	معدل

منبع: «خانه آزادی»، ملل در حال انتقال: جامعه مدنی، دموکراسی و بازارها در اروپای شرقی - مرکزی و کشورهای تازه استقلال یافته (نیویورک: خانه آزادی، ۱۹۹۵)

حتی در جمهوری چک یعنی تنها کشوری که روند هنوز مثبت است تنها ۴۴ درصد اعلام رضایت کردند، در حالی که ۵۳ درصد ناراضی بودند. در حالی که افکار عمومی در جهان



بعد از کمونست با دموکراسی کج خلقی می کند چرا دولتها و ناظرین غربی کماکان پیشرفت قابل ملاحظه ای را در این زمینه می بینند؟ به نظر می رسد که آنها به این مسئله توجه می کنند که بسیاری از واپس مانده های سیاسی امپراتوری شوروی توسط ملی گراهایی که کشورشان را از روسیه دور می سازند هدایت می شوند و اینکه بعضی از این آدمهای واپس مانده سیاسی علاقه مندی خود را نسبت به تجربیات اقتصادی نشان داده اند.

### جدول شماره ۳- رضایت عمومی نسبت به توسعه دموکراسی

(نتایج خالص برحسب درصد پاسخ دهندگان)\*

روند	۱۹۹۴	۱۹۹۱	رضایت = + عدم رضایت = -
+۱۶	-۹	-۲۵	جمهوری چک
-۵	-۲۶	-۲۱	استونی
-۷	-۶۲	-۵۵	اسلواک
-۱۶	-۳۳	-۱۷	آلبانی
-۱۹	-۴۰	-۲۱	لهستان
-۲۴	-۴۳	-۱۹	مجارستان
-۲۵	-۳۶	-۱۱	رومانی
-۳۳	-۴۲	-۹	لاتویا
-۵۴	-۳۱	+۲۳	لیتونی
-۸۱	-۸۷	-۶	بلغارستان
-۲۴	-۴۰	-۱۶	معدل
-۲۴	-۷۵	-۵۱	قسمت اروپایی روسیه
غیر قابل دسترس	-۵۶	غیر قابل دسترس	گرجستان
"	-۶۲	"	روسیه سفید
"	-۶۲	"	قزاقستان
"	-۵۳	"	اوکراین
"	-۷۷	"	ارمنستان
"	-۷۵	"	روسیه

منبع: بررسی شاخص اروپایی (بروکسل: کمیسیون اروپا، ۱۹۹۴)

\* نتایج به صورت درصد پاسخهای مثبت منهای درصد پاسخهای منفی بیان شده اند.

مع ذالک دلیل اصلی تفاوت بین برداشتهای غربی و از آن بعداز کمونیست در این است که سؤالات مختلفی مطرح شده است. از مردم آنجا سؤال می‌شود: از تغییرات به عمل آمده از سال ۱۹۸۹ یا سال ۱۹۹۱ چه عاید شما شده است؟ سؤالات مطرحه در غرب به قرار زیر است: در مقام مقایسه با دوران کمونیستی آیا حکومتها به حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی احترام می‌گذارند؟ آیا انتخابات رقابت‌آمیزتر و مطبوعات آزادترند؟ آیا نظم قانونی بیطرفانه‌تری وجود دارد؟

آنچه که غرب مایل است بداند آن است که فرایندهای حکومت از زمان سقوط کمونیسم بهبود یافته‌اند یا خیر. آنچه که مردم در اتحاد شوروی سابق و اروپای مرکزی و شرقی از دموکراسی انتظار دارند تأمین امنیت، ثبات و خوشبختی است. آنها انتظار دارند که از عملکردهای واقعی دولتهای خود منتفع شوند و منظور آنها بیش از هر چیز عملکردهای اقتصادی است. این بدان معنی نیست که آنها مایل نیستند از مذهب مورد انتخاب خود پیروی کنند، مدافع آزادی اجتماعات نیستند، نمی‌خواهند دیدگاههای مختلف رادر روزنامه‌های خود بخوانند و یا انتخابات آزاد را به حکومت تک‌حزبی ترجیح نمی‌دهند. اما حکومتها بایستی بیش از همه چیز به تأمین کالاهای اقتصادی نیز مبادرت نمایند.

به این دلیل است که قسمت اعظم مردم در جهان بعداز کمونیست احساس می‌کنند که گول خورده‌اند. بدگمانی نسبت به سیاست و سیاستمداران بخاطر قولهای توخالی که هم توسط غرب قبل از سقوط کمونیسم و هم توسط بسیاری از سیاستمداران تشنه‌رأی بلافاصله بعداز سقوط داده شده است حتی بیشتر از هرجای دیگری حاکم است. در جو نشاط و رضامندی، که به دنبال تغییرات سال ۱۹۸۹ در اروپای مرکزی و شرقی و سال ۱۹۹۱ در اتحاد شوروی حاصل آمد، بسیاری از مردم مشکلات ذاتی انتقال را کمتر و علاقه‌مندی غربی‌ها را در یاری دادن بیشتر ارزیابی کردند. البته بهبود اوضاع اقتصادی که موجب بالا رفتن استانداردهای زندگی می‌شود قادر نخواهد بود که تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان را به جوامع کثرت‌گرا تبدیل نماید. دموکراسی سیاسی تنها با رفاه اقتصادی حاصل نمی‌شود. ولی همان‌طور که یک مثل مشهور مجاری می‌گوید، یک نفر نمی‌تواند با شکم خالی سرود ملی را بخواند. با تعمیم موضوع این‌طور می‌توان گفت که، فرد نمی‌تواند دموکراسی سیاسی را مورد ستایش قرار دهد در حالی که استانداردهای زندگی در حال نزول است. به‌طور خلاصه تحت شرایط زوال اقتصادی، دموکراسی ریشه نخواهد کرد.

## هدف اقتصاد بازار آزاد

هدف سوم انتقال، تبدیل اقتصادهای برنامه ریزی شده، کاملاً متمرکز و معروف به دستوری دوران کمونیستی به اقتصادهای بازار به سبک غربی و مدرن از طریق عدم تمرکز و خصوصی سازی بود. آن هدف تقریباً از پشتیبانی و حمایت عمومی برخوردار شد. روی هم رفته بیشتر رهبران کمونیست از جمله میخائیل گورباچف، عرضه برخی از راه کارهای بازار - اگر نه خصوصی سازی در ابعاد گسترده - راحتی قبل از سقوط کمونیسم مورد ملاحظه قرار داده بودند. آنها همچنین تشخیص دادند که اقتصادهای دستوری قدیمی شکست خورده بودند و در حالی که یک تعداد معدودی از انتشارات کمونیستی سنتی هنوز از گناهان سرمایه داری صحبت می کردند، مسلماً بسیاری از مردم باور دیگری داشتند. آنچه که آنها از سرمایه داری می دانستند از طریق فیلمهای غربی و یا دوستان و اقوامی که گهگاه دیدارهایی از اروپای غربی داشتند کسب شده بود و آنها را متقاعد نموده بود که اقتصادهای بازار آزاد مبین شکل عالیتری از سازمان اقتصادی است و آنها از پذیرش آن منتفع خواهند شد.

در غرب، به پیشرفت اقتصادی که از زمان سقوط کمونیسم و بخصوص از سال ۱۹۹۴ حاصل شد، نمرات نسبتاً بالایی در ارزیابی ها داده شده است. معرفت مورد قبول آن است که در بسیاری از کشورها چندین شاخص اقتصادی مهم علائم بهبود را نشان می دهند. بخش خصوصی دستاوردهای مؤثری را به دست آورده است. در حال حاضر در سرتاسر کشورهای بعد از کمونیسم تجارت جزئی فروشی و بخش خدمات در دست بخش خصوصی است. اما وقتی به شرکتهای بزرگ و متوسط می رسیم باید تمایزی بین خصوصی سازی واقعی (فروش شرکتهای دولتی به افراد و گروههایی که سرمایه لازم را تأمین می کنند یا حراج عمومی آزاد و عادلانه دارایی ها که برای آن منظور اسنادی را منتشر می کنند) و خصوصی سازی کاذب (انتقال - معروف به با تخفیف - شرکتهای دولتی با ارزش به شرکتهای با سهام بسته که به طور کلی توسط مقامات قدیمی یا عناصر تبهکار اداره می شوند) قائل شد. در هر صورت، روند خصوصی سازی به جهت آنکه باقی مانده دارایی های دولتی جذبه کمتری برای خریداران بالقوه دارد آهسته شده است و بازاری برای کارخانه های غیرسودآور که کماکان برای فروش عرضه می شوند وجود ندارد. این روند آهسته تر همچنین متأثر از افزایش تهییج توده ای در مقابل سرمایه داری ویژه سرمایه گذاری های خارجی است.

اگر بخواهیم نه فقط طیف بلکه کیفیت خصوصی سازی را در نظر بگیریم، پیشگامان منطقه‌ای آن عبارت از جمهوری چک، استونی، مجارستان، لاتویا، لهستان و اسلواکی می‌باشند. در میان این گروه روسیه، به‌عنوان یک مورد از خصوصی سازی واقعی و نیز کاذب، خود را از حدود نیمی از دارایی‌هایش خلاص کرده و این کار را در زمانی کمتر از آنچه در دسترس اروپای مرکزی بود انجام داده است. روسیه سفید، مولداوی و هشت کشور آسیای مرکزی و قفقاز یا به‌طور جزئی در این زمینه اقدام نموده‌اند و یا اصولاً کاری انجام نداده‌اند.

شاخص مهم دیگر رشد اقتصادی می‌باشد که در سال ۱۹۹۴ شروع به نشان دادن علائم بهبودی از خود کرد. تا آن تاریخ ارقام حتی در اروپای مرکزی و شرقی کاملاً مایوس‌کننده بودند. در سال ۱۹۹۰، هنوز در قزاقستان، قرقیزستان و مولداوی ارقام رشد مثبت گزارش می‌گردید. در سال ۱۹۹۱ در هیچ کشور بعد از کمونیست رقم رشد مثبت نبود. در سال ۱۹۹۲ تنها لهستان حرکتی روبه جلو داشت. در سال ۱۹۹۳ آلبانی، رومانی و ترکمنستان به لهستان پیوستند و به‌طور کلی رقم متوسط برای اروپای مرکزی و شرقی یک بار دیگر در ستون افزایش بود (و یک افزایش نسبتاً کم ۰/۸٪ را نشان می‌داد). در سال ۱۹۹۴، رشد در کلیه کشورهای اروپای مرکزی و شرقی با پیشقراولی لهستان شروع شد اما داده‌های قابل مقایسه در خصوص کشورهای جانشین اتحادشوروی سابق همان منفی باقی ماند. کاهش شدید سالهای قبل (به‌طور متوسط منفی ۱/۸ درصد در ۱۹۹۱، منفی ۲۳/۲ درصد در ۱۹۹۲، و منفی ۱۰/۸ درصد در ۱۹۹۳) در سال ۱۹۹۴ (وقتی که متوسط منفی ۱۴/۳ درصد بود) علی‌رغم روندهای مساعد در سه کشور حوزه بالتیک، ادامه یافت.

روی هم رفته از زمان سقوط کمونیسم اقتصادهای بعد از کمونیست حداقل یک سوم آب رفته‌اند. حتی اگر بعضی از آنها آنگونه که برخی متخصصین غربی اعتقاد دارند در سالهای ۹۵-۱۹۹۴ سیر صعودی را آغاز نموده و به عبارتی از پیچ و خم مشکلات گذشتند، معذالک خیلی طول خواهد کشید که آنها به سطوح سالهای ۱۹۸۹ و ۱۹۹۱ برسند. (البته هیچ‌یک از آن سالها، سال خیلی خوبی نبود). به‌علاوه نتایج و آثار جنبی رشد منفی شامل بیکاری بالا، سقوط فاحش استانداردهای زندگی برای اکثریت مردم و تورم می‌باشد. به‌رغم آنکه تغییرات سریع بوده است (مثل لهستان) یا تدریجی (در بیشتر نقاط دیگر)، انتقال از اقتصادهای دستوری به راه کارهای بازار فقط در راستای منافع آن محدود فعالیت‌هایی است که اکثراً رفقای قدیمی در لباس سرمایه‌دار جدید آنها را اداره می‌کنند.

در واقع آن‌طور که از نتایج بررسی شاخص اروپایی به دست می‌آید، اقتصاد بازار بسرعت جاذبه مردمی قابل ملاحظه قبلی خود را از دست می‌دهد. سؤال اقتصادی کلیدی که پاسخهای مثبت زیادی را در سال ۱۹۹۱ در همه‌جا بجز رومانی به همراه داشت این بود: آیا شما شخصاً احساس می‌کنید که ایجاد اقتصاد بازار که تا حد زیادی فارغ از نظارت دولت است اقدامی صحیح یا غلط برای آینده کشور شما است؟ همان‌طور که جدول شماره ۴ نشان می‌دهد، اقتصاد بازار به‌عنوان یک کمال مطلوب هنوز طرفداران بیشتری را نسبت به مخالفین آن در اکثر کشورهای اروپای مرکزی و شرقی، و البته نه در همه آنها، به خود جذب می‌کند. اما در روسیه (و احتمالاً در بیشتر نقاط اتحادشوروی سابق)، این روند نشان از یک کاهش قابل توجه در پذیرش تجربه سرمایه‌داری از سوی مردم دارد. پاسخ سال ۱۹۹۴ روسیه به این سؤال نشان از وجود تقریباً سه برابر (۶۳ درصد) مخالف در مقابل (۲۲ درصد) موافق نسبت به تغییراتی که انجام شده است دارد و هیچ نوع موافقت عمومی را با آن مطرح نمی‌سازد که بدین ترتیب یک آینده بسیار مبهمی را فراروی اصلاحات بیشتر بازار قرار می‌دهد. رنجی که برده می‌شود از گنجی که قول داده می‌شود و قبلاً انتظار می‌رفت، بیشتر است.

تحت این شرایط بسیاری از سیاستمداران بعداز کمونیست مصلحت را در آن می‌بینند که از راهی میانه، بین افراط سرمایه‌داری و سوسیالیزم و نیز بین زیاده‌روی تجارت آزاد و حمایت‌گرایی، پشتیبانی کنند. راهی که بیشتر رهبران کشورهای بعداز کمونیست قصد ترویج آن را دارند و آن ترکیبی از اصول عقاید اقتصادی سوسیال دموکراسی اروپای غربی با جزء کوچکی از ناسیونالیسم شبه حمایت‌گرا می‌باشد.

جاذبه مردمی این چنین راه مساوات‌طلبانه جدید بیشتر از اختلاف با آن است. از جنبه تئوریک، این راه، دینامیسم فعالیت آزاد را با کوششها در جهت تسهیل رنجهایی که در اثر تغییر متوجه بازنشستگان، معلمین، کارمندان دولت و تمام کسانی که درآمد ثابتی دارند می‌شود را درهم می‌آمیزد. هرچند در عمل کشورهای فقیر بخصوص، توان پرداخت هزینه بالای ساختارهای حمایت اجتماعی را ندارند. حتی کشورهای ثروتمند اسکاندیناوی، اروپای غربی و آمریکای شمالی مجبور بوده‌اند که هزینه‌های اجتماعی را در سالهای اخیر قطع نمایند.

جدول شماره ۴ - اعتقاد عمومی به اقتصاد بازار  
(نتایج خالص بر حسب درصد پاسخ دهندگان)\*

روند	۱۹۹۴	۱۹۹۱	صحیح = + غلط = -
+۵۵	+۵۰	-۵	رومانی
-۴	+۴۱	+۴۵	آلبانی
-۱۸	+۱۴	+۳۲	استونی
-۲۱	+۲۶	+۴۷	لهستان
-۲۸	+۱۱	+۳۹	جمهوری چک
-۲۹	۰	+۲۹	اسلواکی
-۳۲	+۲۰	+۵۲	مجارستان
-۴۶	+۹	+۵۵	لیتوانی
-۴۷	-۲	+۴۵	بلغارستان
-۴۸	-۵	+۴۳	لاتویا
-۲۲	+۱۶	+۳۳	معدل
-۵۲	-۴۴	+۸	قسمت اروپایی روسیه
غیر قابل دسترس	غیر قابل دسترس	غیر قابل دسترس	گرجستان
"	-۲۹	"	روسیه سفید
"	-۳۰	"	قزاقستان
"	-۱۸	"	اوکراین
"	-۴۵	"	ارمنستان
"	-۴۱	"	روسیه

منبع: بررسی شاخص اروپایی (بروکسل: کمیسیون اروپا، ۱۹۹۴)

زیرا به عنوان اولین جنبش و حرکت حمایتی، آن صرفاً بخاطر فقدان منابع داخلی



کافی از جمله سرمایه برای سرمایه گذاری قادر به ایجاد رکود است.

در غیاب جایگزینها، بخش وسیعی از کمونیستهای سابق به نیروی مسلط در جهان بعد از کمونیست، بجز در جمهوری چک، تبدیل شده اند. احزاب و سیاستمداران سابق کمونیست، تحت عنوان سوسیال دموکراتها، سوسیالیستها، کمونیستهای اصلاح گر، عوام فریبهای توده گرا - ملی گرا یا اعضای یک دستگاه کمونیستی اصلاح نشده - بازگشته اند تا به آنهایی که هرگز مسند قدرت را ترک نکرده اند ملحق شوند. به طور کلی بسیاری به اصلاحات بازار به عنوان یک شر ضروری که می بایستی با بی مبالاتی دنبال شود نگاه می کنند. بی احساسی نسبت به بازار آشفته که با فقدان یک جایگزین جاذب بجای آن ترکیب شده - منعکس کننده وضعیت عمومی و در واقع واقعت بعد از کمونیست می باشد.

معذالک وجه اساسی اقتصادی چنین واقعیتی این است که مشکلات باقی مانده جدی تر و محدود کننده تر از آنند که کنار گذاشته شوند. بوروکراسی های بزرگ دولتی مایل نیستند امتیازات گذشته را واگذار کنند و لابی های صنعتی و اتحادیه های صنفی از هیچ تلاشی در دفاع از قلمرو قدیمی شان دریغ نمی ورزند. در حالی که تعدادی از مجالس مقتنه قوانین ورشکستگی را تصویب کرده اند، اجرای آنها حتی در مورد شرکت هایی که به طور وضوح درمانده و غیر قابل نجات می باشند، دچار تأخیرهای طولانی و خسته کننده شده است. شرکتهای دولتی به تولید کالاهایی که هیچ کس به آن احتیاج ندارد و نمی خورد ادامه می دهند و انبارهای خود را پُراز محصولات فروخته نشده نگاه می دارند. نگرانی در مورد بیکاری هر قدر هم که قابل درک است، در مقابل بازسازی ساختاری نه تنها شرکتهای خصوصی بلکه در مقابل کل اقتصاد بعد از کمونیست قدهلم کرده است.

بعلاوه تورم و عدم کنترل پولی یک مسئله حل نشده باقی می ماند. دیگر تورم افسارگسیخته آن طور که طی سالهای ۱۹۹۴-۱۹۹۲ وجود داشت شایع نیست (تورم به بیش از ۱۴۰۰ درصد در روسیه در سال ۱۹۹۲ و به ۳۵۰۰ درصد در روسیه سفید در سال ۱۹۹۴ و به رقم ۴۷۹۰ درصد در اوکراین در سال ۱۹۹۳ رسید). به هر حال تورم دورقمی بخاطر آنکه بسیاری از دلایل بروز تورم هنوز وجود دارند باقی مانده است. برجسته ترین این دلایل چاپ بیش از حد اسکناس است آن هم در تلاش به منظور تظاهر به اینکه استانداردهای زندگی آنقدر



سقوط نکرده‌اند. به‌طور مشابه بسیاری از دولتهای بعداز کمونیست، کارها را با استقراض زیاد، تقویت فشارهای تورمی و در واقع به رهن‌گذاشتن آینده بدتر می‌کنند.

برعکس، ویژگی سیاسی بنیادی واقعیت بعداز کمونیست آن است که دولتی که در اعطای آزادی‌ها شکست بخورد نمی‌تواند برای مدت طولانی در قدرت باقی بماند. در واقع تمام دولتهای بعداز کمونیست باید سعی کنند با پیش‌گرفتن راهی بین آنچه که از نظر اقتصادی برای جلو رفتن باید انجام شود و آنچه باید از نظر سیاسی انجام داد ایجاد تعادل کنند که تا حدودی ثبات داخلی را تأمین نمایند. رهبران رژیمهای کمتر باز و کمتر کثرت‌گرا بویژه رژیمهای آسیای مرکزی و قفقاز از اصلاحات بازار دوری می‌جویند زیرا آنها بر این باورند که اختلاف درآمدها و سایر ویژگی‌های سرمایه‌داری موجب برانگیخته شدن تنشهای اجتماعی و تحریک مخالفت عمومی می‌شوند. رهبران رژیمهای باز و کثرت‌گراتر مثل رژیمهای اروپای مرکزی و شرقی که در آنجا انتخابات امری بدیهی و مسلم فرض می‌شود اقدامات ریاضت‌کشانه را به تأخیر می‌اندازند زیرا آنها نمی‌خواهند که توسط رأی‌دهندگان خشمگین کنار گذاشته شوند. (در این کشورها، مثل غرب، تعداد زیادی از بازنشستگان رأی می‌دهند و گرچه آنها، تحت دیکتاتوری کمونیست، طولانی‌تر از جوانان رنج بردند، مع‌ذالک آنها حالا از محکم‌ترین و قوی‌ترین طرفداران مساوات‌طلبی جدید هستند).

متغیرهای راه رو به جلو، که به‌طور مداوم نیز خواهند بود، توسط دو گرایش به‌ظاهر متناقض توصیف شده‌اند: رد استحاله رادیکال و رد اافت سیاسی و اقتصادی کامل. به این دلیل است که فرایند انتقال در اغلب کشورها نه منجر به عقب‌نشینی به سمت گذشته توتالیتار و نه موجب جهش عظیمی به سوی دموکراسی‌های بازار آزاد به سبک غربی خواهد شد. در واقع، هم منطق اوضاع و هم احساسات غالب به برقراری آینده‌نگرانه حداقل اصلاحات اقتصادی توسط رهبران قدرتمندی اشاره دارد که ادعای عمل به نفع منافع عموم را می‌نمایند.

### قبول اهمیت و وجود روند

به پاسخهای داده شده به سؤال سومی که در بررسی شاخص اروپایی مطرح شد توجه نمایید: «به‌طور کلی، شما احساس می‌کنید که امور در کشور شما در جهت صحیح پیش





می‌روند یا غلط؟» (جدول شماره ۵). آنها نشان می‌دهند که دیدگاه‌های منفی در مورد جهت عمومی کشور در سال ۱۹۹۴ در اتحاد شوروی سابق خیلی برجسته‌تر بودند تا در اروپای مرکزی و شرقی.

اگر به طور کلی در نظر بگیریم، این نظرسنجی‌ها منعکس‌کننده چیزی بیش‌تر از نارضایتی در قبال مشکلات قابل انتظار ناشی از روند انتقال یا عدم قطعیت پیرامون خرابی‌های اولیه ناشی از تغییر اقتصادی یا ناامیدی در قبال عملکرد کنونی «دموکراسی‌های تازه سربرآورده» این منطقه می‌باشد. آنها مسلماً چیزی بیشتر از مخالفت با سیاست‌های خاصی که از زمان سقوط کمونیسم اجرا شد یا با بعضی از سیاستمدارانی که آنها را تبلیغ می‌کردند را منعکس می‌نمایند. آنچه این نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد نارضایتی بسیار حاد و بسیار منتشر است که با احساسات عمومی که قبل از سقوط کمونیسم وجود داشت قابل مقایسه می‌باشد. از آنجایی که اکثریت عظیمی تصور می‌کنند که مسیر بعداز کمونیست اشتباه بوده است برآند که جهت آن را کنترل نموده و توسعه آن را متوقف سازند. صداهاى خشمگینی که به دنبال بازگشت به مواضع قبلی می‌باشند در شرایطی که توسط عوام‌فریبانی در رنگ‌های سیاسی مختلف تقویت می‌شوند این اجماع جدید را که زمان حال چیزی بدتر از گذشته بوده، و انتظار می‌رود متعاقب این روند آینده‌ایی بیاید که بدتر از زمان حال باشد، ارائه داده‌اند.

در دموکراسی‌های تثبیت شده غربی، مردمی که در تحت شرایط بحرانی مشابهی قرار دارند، خواستار تغییر احزاب و رهبران می‌شوند. در جهان بعداز کمونیست، مردم در چالش با عناصر اساسی نظام هستند زیرا آنها تنها جایگزینی که برای حکومت توسط اکثریت می‌دانند، حکومت توسط اقلیت است و نیز تنها جایگزینی که آنها برای یک اقتصاد خصوصی می‌شناسند اقتصاد دولتی است. البته در حالی که احتیاج نیست که افت تا آخر خط پیش برود. دلتنگی بارز نسبت به گذشته و شک و تردید درباره آینده اشاره به یک اصلاح اساسی در آینده‌دارد.



جدول شماره ۵ - توافق عمومی نسبت به جهت‌گیری کشور

(نتایج خالص بر حسب درصد پاسخ‌دهندگان\*)

رند	۱۹۹۴	۱۹۹۱	صحیح = + غلط = -
-۴	+۴۱	+۴۵	آلبانی
-۱۲	+۲۵	+۳۷	جمهوری چک
-۱۳	+۱۷	+۳۰	استونی
-۳۲	-۶	+۲۶	رومانی
-۴۲	-۲۹	+۱۳	لهستان
-۵۲	-۳۹	+۱۳	اسلواکی
-۵۶	-۹	+۴۷	لاتویا
-۷۷	-۳۹	+۳۸	بلغارستان
-۷۷	-۴۹	+۲۸	لیتوانی
-۳۸	-۱۲	+۲۶	معدل
-۷۳	-۵۱	-۱۲	قسمت اروپایی روسیه
غیر قابل دسترس	-۳۹	غیر قابل دسترس	گرجستان
"	-۳۲	"	روسیه سفید
"	-۳۳	"	قزاقستان
"	-۵۵	"	اوکراین
"	-۶۰	"	ارمنستان
"	-۵۲	"	روسیه

\* نتایج بر حسب درصد پاسخهای مثبت منهای درصد پاسخهای منفی بیان شده‌اند.

منبع: بررسی شاخص اروپایی (بروکسل: کمیسیون اروپا، ۱۹۹۴)

قبل از نقد بیشتر در مورد شکلی که احتمالاً این اصلاح باید به خود بگیرد مهم است که بین رهبران، واپس مانده‌ها و بازندگان دنیای بعد از کمونیست تمایز قائل شویم.

در حال حاضر هفت رهبر در اروپای مرکزی (جمهوری چک، لهستان، مجارستان و اسلوانیا) و بالتیک (استونی، لاتویا و لیتوانی) مناطقی که در آنجا تاکنون علی‌رغم پس‌زدن عمومی، اصلاحات سیاسی و اقتصادی ادامه داشته است، رهبران دولتهای دموکراتیک کماکان امیدبخش می‌باشند.

دوازده واپس‌مانده، که با فاصله زیادی از این رهبران قرار دارند رژیمهای شبه‌اقتدارگرای اسلواک، هفت کشور در بالکان (آلبانی، بلغارستان، رومانی، کرواسی، صربستان، بوسنی‌هرزگوین و مقدونیه) روسیه، اوکراین، مولداوی و روسیه سفید هستند. در این کشورها تجدید سازمان و افت با یکدیگر هم‌زیستی می‌کنند. رهبران با بی‌میلی اصلاحات نسبتاً اندک بازار را دنبال کرده، با مطبوعات که تا حدودی آزاد است مدارا می‌نمایند و حکومت خود را با انتخاباتی ماهرانه اما در ظاهر عادلانه قانونی می‌کنند.

هشت کشور بازنده، دیکتاتوری‌های اقتدارگرای آسیای مرکزی و ماورای قفقاز می‌باشند، منطقه‌ای که اساساً اصلاح‌نشده و سرکوبگر است، گرچه آنها دیگر توتالیتیر محسوب نمی‌شوند. از آنجایی که مطمئناً توسعه ناموزون در چنین منطقه متنوعی دوام می‌آورد، و لذا عدم تمایل نسبت به معرفی یک الگوی کلی و بویژه یک روند آتی، قابل درک است. در حالی که اختلافات موجود نه می‌بایستی نادیده گرفته شده و نه رد شوند و به ابهام در مورد آینده به‌طور رک و صریح بایستی اذعان شود، هنوز بایستی تعمیم به‌عمل آید و در اینجا یک روند کلی، نافذ و اساسی وجود دارد که می‌توان آن را تشخیص داد: روند افت. مسئله این نیست که آیا این افت رخ می‌دهد یا نه بلکه چه قدر آن می‌تواند دنیای بعداز کمونیست را واپس کشد. اگر نتیجه چیزی شبیه به دموکراسی سیاسی به سبک غربی و اقتصاد بازار و یا یک نظم سیاسی توتالیتیری همراه با اقتصاد دستوری متمرکز نیست پس در آن صورت انتقال چه چیزی را به‌بار خواهد آورد؟ اگر نه ساختاروف است و نه استالین، پس آن چیست؟

به این دلیل است که باید تصور کنیم که دنیای بعداز کمونیست، انتخاب مناسب را در یک نظم شبه‌اقتدارگرایانه می‌بیند یعنی آن نظامی که ویژگی‌های روسیه تزاری، خرده دیکتاتوری اروپای شرقی دوران بین دو جنگ و دموکراسی‌های هدایت‌شده جهان سوم را باهم ادغام می‌کند. گرچه هنوز پیش‌بینی کیفیات دقیق چنین رژیمهای شبه‌اقتدارگرا نابهنگام

است معذالک آنها همگی بر یک نهاد اجرایی مسلط متمرکز خواهند بود. در حالی که کشورهای اروپای مرکزی و شرقی ممکن است راه کارهای سیاسی خشن تر و متمرکزتری را نسبت به آنچه که در دموکراسی های غربی دیده می شود اختیار کنند، انتظار می رود که کشورهای اتحادشوری سابق آرام تر و از نظر عملکرد سیاسی کمتر متمرکزتر از آنهایی که زمانی دولتهای توتالیتر شناخته می شدند توسعه پیدا کنند.

در چنین نظم شبه اقتدارگرایانه، مقامات راه خود را از طریق تهدید و نه ترور گسترده در پیش می گیرند. احزاب متعددی برای کسب قدرت به رقابت با یکدیگر برمی خیزند. گرچه فقط آن احزابی که قوانینی را که به اقتضای ماهیت بازی به وجود آمده اند رعایت می کنند می توانند برنده شوند. مجالس و ظایف خود را انجام می دهند اما تصمیمات حیاتی دولت توسط رئیس اجرایی و دستیاران او اتخاذ می شود. مطبوعات آزاد خواهند بود گرچه آنها برای پیش دستی کردن بر سانسور دولتی، خود سانسوری را اعمال می کنند. با فعالیتهای خصوصی مدارا شده و حتی تشویق می شوند اما از طریق مالیات، کنترل نظام بانکی و مقررات سخت و شدید دولت اطمینان حاصل نمود که اولویتهای آن رعایت شده است. اتحادیه های صنفی اجازه تأسیس دارند اما حق آنها برای اعتصاب تحت کنترل است و اگر نارضایتی عمومی بزرگ به منصفه ظهور برسد، یک تعدادی از وزرای کابینه استعفا می دهند اما نظام بجای خود باقی می ماند.

با انجام چنین تدابیری به عوض کنترل کامل اهرمهای قدرت، رژیم شبه اقتدارگرا، تصویری پدرا نه، نیکخواه و تا حدودی مداراگر از خود مطرح می سازد. آن رژیم در حالی که اجازه می دهد که مردم آزادانه آیین مذهبی خود را بجای آورند، به مدارس مورد انتخاب خود بروند و یا حتی به خارج سفر کنند، کنترل و تسلط خود را بر امور عمومی اعمال می نماید. رهبران این رژیمها از اینکه به طرفهای صحبت خود در غرب به طور محرمانه بگویند که چه قدر برای پیاده کردن دموکراسی خود با مشکل مواجه اند در رنج خواهند بود. (آنها زمزمه کنان به طرفهای غربی می گویند: شما می دانید که مردم ما کاملاً برای دموکراسی آماده نیستند و ما مثل سویس نیستیم). در واقع آنها ناامیدانه پذیرش از سوی غرب بویژه ایالات متحده آمریکا را طلب می کنند؛ زیرا شناسایی دموکراسی تازه سربرآورده آنها توسط غرب به مشروعیت اقتدار آنها در داخل کمک خواهد کرد. اگر رهبری کشوری توسط غرب پذیرفته

شود آیا دیگر برای اپوزیسیون داخلی حرفی برای گفتن باقی می‌ماند؟

آیا غرب توجه دارد و آیا غرب توجه خواهد کرد که این دموکراسی نیست، بلکه سراب دموکراسی است؟ بسیاری از افراد و گروه‌های غربی به این مسئله توجه دارند و آنها همچنین سعی می‌کنند که این فرق را نمایان کنند. اما آنها حامیان کمی دارند زیرا رژیم‌های شبه‌اقتدارگرا طرف بهتر خود را به جهان خارج عرضه داشته و بقیه را از دید آنها پنهان می‌سازند. روی هم رفته «دهکده پوتمکین» یک اختراع روسی بود. به هر حال واقع‌گرایان غربی و کمینه‌گرایان ژئوپلیتیک این سؤال را مطرح می‌کنند که آیا یک رژیم شبه‌اقتدارگرا یک رژیم شبه دموکراتیک نیست؟ اگر چنین است، آیا واقع‌گرایانه است که انتظار داشته باشیم رومانی مثل سوئیس رفتار نماید؟ با نگرانی که در مورد توسعه زوال ارزش‌های دموکراتیک وجود دارد دولتهای غربی ممکن است بدین باور رسند که امور آنچنان بد نیستند و توجه به راه دیگر نمایند. آنها ممکن است این طور فرض کنند که این رژیم‌های غیردموکراتیک ولی ملی در مقابل روسیه مقاومت می‌کنند و بدین ترتیب به امنیت غرب کمک می‌نمایند. آیا زمانی، اسپانیای فرانکو و پرتغال سالازار متحدین مفیدی نبودند؟

به هر حال مورد روسیه با سایر دولتهای بلوک پیشین فرق می‌کند. آینده انتقال در روسیه بعد از کمونیست بوضوح یک نگرانی جدی سیاست خارجی در غرب است. زیرا یک روسیه شبه‌اقتدارگرا عموماً نه فقط به عنوان چالشی در مقابل ارزش‌های غربی است بلکه همچنین به صورت تهدیدی علیه منافع امنیتی غرب شناخته می‌شود. آن کشور می‌تواند با آلمان دوره وایمار - کشوری سردرگم نسبت به گذشته، بی‌خبر از آینده، شوکه از وضعیت از دست داده، غرق در یک حس تحقیر، مملو از خشم، با میل مفرط به انتقام - و بالقوه یک قدرت بزرگ، مقایسه شود. روسیه ممکن است که الگوی آلمان را تکرار نکند اما آن کشور حق دارد بپرسد که چه مخرجی را باید برای خارج کردن هیجانهای سیاسی که شرایط خفت‌بار آن را فراهم آورده است بیابد، چه کسی برای تخریب کشور سرزنش می‌شود، سپر بلاهای خارجی یا داخلی و یا هر دو آنها؟ آنچه که در حال حاضر باید گفت آن است که نمونه آلمان و ایمار برای آینده روسیه بخوبی قابل تعمیم نیست.

در حالی که مسلماً سیاستهای خارجی در غرب می‌توانند رفتار روسیه را در خارج شکل دهند آنها نمی‌توانند با آن هیجانهای سیاسی تقریباً اساسی که بخاطر اُفت در داخل فریاد

و غریب می‌کنند مقابله نمایند. با وجود این معرفت مورد قبول عامه در غرب، هیچ پول یا سرمایه‌گذاری غربی، هیچ ملاقات سران یا ژستهای مسالمت‌آمیز، هیچ ادعای تلاش مشترک در جنگ جهانی دوم، هیچ اکتشافات فضایی مشترک، هیچ معاهده کنترل تسلیحات و قراردادهای فرهنگی و هیچ نوع توافق بر سر منافع امنیتی مشروع و شناخته شده در بالتیک، بالکان یا اروپای مرکزی نمی‌تواند از روسیه یک دموکراسی بسازد یا به دموکراتیک شدن آن کشور کمک نماید مگر زمانی که هیجانها در روسیه فروکش کنند.

افسوس که بسیاری از طرفداران روسیه در غرب این‌طور تصور می‌کنند که غرب می‌تواند براساسی‌ترین انتخابهای سیاسی داخلی روسیه مثلاً از طریق لغو برنامه ناتو برای پذیرش اعضاء (غیراز روسیه) به داخل صفوف خود تأثیر گذارد. در تبیین آن فرض، آنها هم نفوذ غربی و هم جاذبه عمومی دموکراسی روسی را زیاد ارزیابی می‌کنند و آنها به‌طور گسترده جاذبه یک راه‌حل شبه‌اقتدارگرای برای روسیه با مشکلات زمان حال را کم ارزیابی و تقویم می‌نمایند. نیازی به گفتن نیست که قراردادهای و معاملاتی که برای دو طرف عادلانه است و بدین ترتیب هیچ امتیازی بی‌جهتی را در این گیرودار از دست ضعیف مسکو نمی‌گیرد می‌تواند به توسعه روابط غرب با روسیه کمک کند. در مقابل، آن چیزی که روسیه از غرب می‌خواهد، آن کشور ممکن است کاری را که غرب از او می‌خواهد انجام دهد. اما خیلی ساده‌انگارانه است که باور کنیم امیدهای خیالی غرب برای دموکراسی بر واقعیت‌های خشن روسی تقدم گیرد.

اگر غرب اراده انجام این کار را داشته و بخواهد کاری را در توسعه ارزشهای دموکراتیک از پیش ببرد می‌تواند این موضوع را در میان هفت کشور پیشگام انتقال در اروپای مرکزی و بالتیک که همگی کشورهای کوچکی هستند انجام دهد. گرچه یقیناً آزمونهای آنها تمام نشده است - چون آنها نیز تحت فشار برای افت هستند - دموکراسی‌های آنها و بویژه اقتصادهای بازار آنها هنوز پابرجا هستند. در حالی که به اروپای غربی هم از نظر فیزیکی و هم فرهنگی نزدیکترین کشور هستند و در نتیجه در معرض نفوذ و پذیرای نفوذ غرب می‌باشند لذا این منطقه جایی است که با کمی شانس - وعده سال ۱۹۸۹ - یعنی وعده توسعه مرزهای آزادی - هنوز می‌تواند تحقق یابد.